

تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه
بازخوانی سیاست ارسطو

دکتر رضا اکبری نوری* - دکتر گیتی پورزکی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۲۷ و تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۲/۱۰)

چکیده

این که آثار ارسطو و یا یک اثر از ارسطو را چگونه و به چه شیوه ای بخوانیم همواره جزء نکات غامضی بوده است که مورد توجه مفسرین و شارحین جدی ارسطو قرار داشته است. در این رابطه اختلاف نظرات و شباهت های زیادی نیز قابل رویت و بررسی می باشند. این مجادلات هم شامل پرسش های پایه ای و بنیادی می گردد و هم متدولوژیک و کاربردی. پرسش هایی از این نوع که آیا می توان از وجود روش و یا روش های مطالعاتی خاص در آثار ارسطو صحبت به میان آورد، اگر می توان، آیا روش واحدی توسط ارسطو به کار گرفته شده است و یا این که روش های متعدد قابل ردگیری است؟ اگر روش ها متعددند آیا این تعدد روش ها به تعدد مباحث و حوزه ها مرتبطند یا خیر؟ آیا ارسطو یک روش را در حوزه های مطالعاتی مختلف به کار برده است یا خیر؟ بالاخره این که اگر روش یا

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه علوم سیاسی، کرج، ایران.

** دانش آموخته دانشگاه تربیت مدرس.

◇ تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه؛ بازخوانی سیاست ارسطو

روش‌هایی توسط ارسطو و در مطالعات وی به کار گرفته شده است، این روش‌ها کدام‌ها هستند؟ آیا ارسطو خود به این روش‌ها اذعان دارد یا باید از لابه‌لای متون سبک کاری وی استنباط شوند. این‌ها و دیگر پرسش‌های مشابه، مجادلاتی هستند که در بین شارحین و مفسرین ارسطو وجود دارند. این مقاله دارای این مدعاست که دو روش شاخص و قابل تشخیص در سبک و روش مطالعاتی ارسطو، تحقیق تجربی و دیالکتیک می‌باشد. که اولی مستقیماً با نمودهای ادراکی (نمونه‌های قابل مشاهده) و دومی مرتبط با عقاید عامه هستند. هر چند که امکان جدا سازی و تفکیک کامل این دو از یکدیگر وجود ندارد و گاهی اوقات این دو با یکدیگر هم پوشانی برقرار کرده یا به جای یکدیگر می‌نشینند و یا هم ترازوی برقرار می‌کنند. در این مقاله در صدد هستیم تا با ابتناء به مطالعات نظری و کتاب سیاست ارسطو چگونگی به کارگیری دو روش تحقیق تجربی و نمودهای ادراکی و دیالکتیک و عقاید عامه را به بحث بگیریم و کتاب سیاست را با ابتناء به روش‌های مذکور بازخوانی کنیم.

کلید واژگان

تحقیق تجربی، نمود، نمودهای ادراکی، دیالکتیک، عقاید عامه.

مبانی نظری

چگونه می‌توان مضمون واحدی را در آثار ارسطو مدنظر قرار داد، وقتی که قصد داریم از کل آثار ارسطو بحث کنیم. در بازنگری ترجمه تجدید نظر شده آکسفورد از آثار ارسطو ام. اف. بورنیت^۱ بر ترجمه جانانان بارنز، از لغت «معروف یا مشهور» (Reputable) برای واژه «ἔνδοξον» و مضمون واحد و منحصر به فرد ارسطو به معنای عقاید عامه^۲ به عنوان راهی به سوی حقیقت در همه پژوهش‌هایش تاکید می‌کند. (۱)

عقاید عامه^۳ یا همان دیدگاه‌های معتبر، آن دسته عقایدی است که از طریق همه یا اکثریت

^۱ - M.F.Burnyeat

^۲ - Endoxa

^۳ - Common Beliefs

تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه؛ بازخوانی سیاست ارسطو ◇

خردمندان مورد توجه است. به واقع می‌توان گفت ارسطو میان فیلسوفان گذشته به لحاظ احترامی که برای نظریات مردم عادی قائل بود، فردی شاخص و قابل احترام است. هم عقاید فیلسوفان دیگر هم عقاید مردم عادی. ارسطو از فلسفه عقاید عامه یا «معرفت» عمومی به روش G.E. Moor طرفداری نمی‌کرد، اما اگر هر کسی مطلقاً به چیزی عقیده داشت، او در عوض درستی قضیه را مورد توجه قرار می‌داد. ارسطو هم‌چنین علم را براساس عقاید اکثریت و خردمندان بنا نهاد.^۱ که این توانایی و اقتدار چشمگیر او در تشخیص یک طبقه از عقاید چه به صورت بسط یافته و یا محدود را نشان می‌دهد.

برخی از مفسران آثار وی ادعا می‌کنند که ارسطو از روش اثباتی یا همان پوزیتیویستی استفاده می‌کند. دیگران ادعا می‌کنند که روش او متکی بر روش قیاسی است برخی دیگر استدلال می‌کنند که او از روش دیالکتیکی بهره می‌برد.^۱ اما آن چه که مسلم است برای ارسطو علم، مطالعه و تحقیق با مشاهده و بررسی آغاز می‌شود. چرا که وی تصمیم ندارد تا بدون بررسی جوانب مختلف یک موضوع، ادعان به درستی یا نادرستی چیزی کند. ضمن این که بر این باور است، هر مطلبی درخود حقیقتی را نهفته دارد و لذا ضروریست تا با مطالعه دقیق آن‌ها مطالب نهفته آن‌ها را دریابیم. اما باید توجه داشت که ارسطو در بررسی‌ها و مطالعاتش و در دست‌یابی به حقیقت، دو مفهوم محوری را به کار می‌گیرد که پیش از تعریف دقیق و یا باز شناختن آن‌ها از یکدیگر امکان فهم درست آراء وی وجود ندارد. در واقع این همان روشی است که ارسطو در فعالیت‌های تحقیقی خود به کار گرفته است که می‌توان از آن‌ها تحت عنوان تحقیق تجربی و دیالکتیک یاد کرد. اولی ارتباط مستقیم با نمودهای ادراکی^۲ و دومی در ارتباط با عقاید عامه^۳ قرار دارد. بنابراین در مطالعه آثار ارسطو در درجه اول باید به کاربرد هر یک از این‌ها توسط وی دقت داشت و در درجه دوم این دو را از یکدیگر تفکیک نمود و از یکسان انگاشتن این دو با یکدیگر خودداری نمود. برای ارسطو بین اهداف و روش پژوهش اخلاق رابطه وجود دارد. در این بین هدف اخلاق و سیاست عمل است. اخلاق و سیاست ارسطو غایت شناختی است، اخلاق برای او

^۱ - Georgias Anagnostopoulos; Aristotle on the goals and Exactness of Ethics; (Berkeley, university of California, 1994, . p11

^۲ - Perceptual Appearances

^۳ - Common Believes

عبارت است از انجام اعمال خاصی نه به این دلیل که ما آن‌ها را فی نفسه یا به خاطر خودشان حق می‌پنداریم بلکه به این دلیل که ما فکر می‌کنیم آن اعمال ما را به خیر انسان نزدیکتر می‌کنند.^۱ (۳)

این نکته مهمی است که اوون^۲ به آن توجه ویژه‌ای دارد. از نگاه او به ادعای خود ارسطو نمودها^۳ شواهد و پارادایم‌هایی برای تحقیق هستند، هم برای پردازش نظریه و هم به عنوان تأییدی برای آن‌ها. از سوی دیگر راس^۴ در ترجمه اصلی آکسفورد، این دقت را متناوباً به عبارت نمونه‌ها یا واقعیات قابل مشاهده^۵ برگردانده است که هر چند نزدیک به مفهوم مورد استفاده اوون است، لیکن امکان اشتباه گرفتن آن با عقاید عامه وجود دارد. به نظر کورت پریترزول^۶ این ترجمه از Phenomena ترجمه ماندگاری نیست. وبارنز^۷ با واژه انگلیسی «نمود»^۸ آن را جایگزین کرده است. وی از «نمود» به عنوان چیزهایی که به عنوان مورد یا نمونه به نظر می‌آیند یاد می‌کند که حقایق ارسطو بر آن بنیاد نهاده شده است.^۹ (۴)

بنابراین باید دانست که آیا «عقاید عامه» را نیز می‌توان به عنوان «نمود» که علم را مبنا می‌نهند خطاب کرد. این در حالی است که در آثار ارسطو به صراحت این دو از یکدیگر تفکیک نشده‌اند. لذا فقط تأکید می‌کند که «نمودها» و از جمله «عقاید عامه» مبنایی برای تحقیقی مستدل هستند. از نظر ارسطو «نمودها» چیزهایی هستند که باید از طریق بررسی و تحقیق، آن‌ها را مشخص ساخت و باعث تأیید یارد نظریات می‌شوند.

اوون استدلال می‌کند که «نمودها» هم شامل مشاهدات ادراکی^{۱۰} و هم عقاید عامه^{۱۱} هستند. که

¹ - Danial Ross, Aristotle, (Sixth Edition), (London & New York: Rotledge, 1995), p.180.

² - G.E.L.Owen

³ - Phainomena/Appearances

⁴ - W.P.Ross

⁵ - Observed Facts

⁶ - Kurt Pritzol

⁷ - Barenas

⁸ - Phenomena

⁹ - Perceptual Observations

¹⁰ - Endoxa

این دو نوع از نمودها پایه دو روش متفاوت ارسطو قرار می‌گیرند. برخی از مفاهیم و واژه‌های محوری در روش ارسطو نیز از جمله استقراء^۱ معما و مساله^۲ برای هر دو روش تحقیق به کار برده می‌شوند. اما این دو واژه نیاز به تفاسیر متفاوت برای روش‌های متفاوت که به آن‌ها متعلقند دارند. (۵) این پرسش می‌تواند به ما کمک کند تا ببینیم که ارسطو چگونه به روش‌های فلسفی خود دست می‌یابد و تحقیق تجربی را به صورت یک کل متصور می‌شود. «نمودها» در اندیشه ارسطو به وسیله تحقیق تجربی فهمیده می‌شوند و به صورت پایه‌ای برای تحقیق تجربی به حساب می‌آیند. چنان‌چه جمع‌آوری نتایج ویژگی نمودها به کشف ویژگی‌های کلی و سپس به بیان قوانین کلی خواهد انجامید. ارسطو اغلب به گونه‌ای صحبت می‌کند که او در پی این الگوست. (۶) اما پرسش مهم ما هم‌چنان به جای خود باقی است که آیا شیوه ارسطو در پرداختن به فیزیک هم چنان است که در تاریخ انسان و یا نفس و یا این که ارسطو واژه «نمود» را در حوزه‌های مختلف به شیوه‌های مختلفی به کار می‌گیرد؟

ارسطو، اغلب آن‌چه را که ما از استدلال‌ها استخراج می‌کنیم با چگونگی نمودها تطبیق می‌دهد. وی هم‌چنین استدلال‌ها را با مشاهده یعنی آن‌چه که ما می‌بینیم و روی می‌دهد می‌سجد. (۷) باید توجه داشته باشیم بخش مهمی از این بحث به نقطه شروع و آغاز مناسبی برای یک تحقیق بر می‌گردد. «این که چه چیزی و کجا می‌تواند محل مطمئنی برای این نقطه آغاز باشد.» باید گفت که در تحقیق‌هایی که ارسطو مدنظر دارد همواره دو چیز به عنوان آغازی مناسب تشخیص داده شده و به کار گرفته شده است. یکی «نمودها» و دیگری «عقاید عامه». اما پرسش اساسی این‌جاست که آیا این دو را کاملاً در پژوهش‌هایش از یکدیگر مجزا می‌بیند و یا این که در هر پژوهشی این دو در تعامل با یکدیگر قرار دارند. تی. اچ. اروین^۳ بر این نظر است که هیچ دلیل روشن و قاطعی در دست نداریم که فرض کنیم همه عقاید عامه که به صورت گسترده‌ای پذیرفته شده‌اند و یا قابل قبول هستند به عنوان نمودهای ادراکی بر شمرده می‌شوند. ارسطو هیچ نشانه‌ای از این باور که عقاید عامه‌ای که او به آن‌ها پرداخته است چه در فیزیک یا متافیزیک همه‌شان نمودهای ادراکی هستند به دست نمی‌دهد. به علاوه این که

^۱ - Epagoge/Induction

^۲ - Puzzle/Aporia

^۳ - T. H Irwin

همه نمودهای ادراکی نیز عقاید عامه نیستند. (۸) اما آنچه که در این مقاله مبنای بحث است و تلاش می‌شود تا با اتکا به کتاب «سیاست» توضیح داده شود این است که ارسطو در بحث از اخلاق و سیاست و برخی دیگر از فعالیت‌های فکری و علمی خود همواره این دو را در نظر داشته است.

ارسطو بحث خود را با تجربه می‌آغازد و این که تجربه نتیجه انباشت ادراکات و نگهداری آن‌ها در حافظه و تجربه است و تجربه منبع و ریشه‌اش در نمودهاست. هم‌چنین تجربه یک پیش شرط لازم برای ارائه یک نظریه قابل قبول است. از نظر ارسطو بدون تجربه، نظریه پردازان نظریه‌های شتابزده و نامناسبی را که به زودی رد خواهند شد ارائه خواهند داد. لذا بدون تجربه، نظریه‌هایی را ارائه می‌دهیم که بهتر از آن چه که انسان‌های در خیایان می‌گویند نیست. (۹) بنابراین ابزار اساسی تجربه نیز جستجو و تحقیق است و البته تاریخ (به معنای آن چه که تا پیش ارسطو جریان داشته است)، نقش تحقیق به عنوان یک ابزار برای تجربه مهم است، به جهت تمایز و تفاوت انواع نمودها، زیرا برای ارسطو صرفاً آشنایی با عقاید عامه برای نوع مناسب تجربه کافی نیست. (۱۰) از نظر ارسطو عقاید عامه نقطه شروع دیالکتیکی هستند و این نکته مهم است که آن‌ها به صورت گسترده‌ای توسط مردم که از طریق استدلال متقاعد شده‌اند پذیرفته شده است. وی باور دارد که عقاید عامه نتیجه‌ای از تجمیع تجربه انسانی است. حاصل تاریخ یک مجموعه است که بیشتر شامل مشاهده مستقیم می‌شود هم‌چنین شامل داستان‌ها و دیدگاه‌های مردم. (۱۱)

بنابراین ارسطو معترف است که روی مجموعه‌ای قابل اعتماد و متفاوت از نمودها در بررسی‌های متفاوتش تکیه دارد. باید نظر اوون را در این مورد بپذیریم که «نمودها» نقاط شروعی از دو شکل متفاوت استدلال هستند. (۱۲) ارسطو می‌گوید بعضی وقتها این فرایند تحقیق از جز به کل حرکت می‌کند که در این نوع فرآیند، «استقراء» ما را از مثال‌های جزئی به نظریه‌های کلی و کلان هدایت می‌کند. در نوع دیگری از تحقیق حرکت از کل به جزء صورت می‌گیرد که تفاوت بین این دو توصیف، از نقطه شروع و نتایج، با تفاوت در فرایند ارتباط دارد. (۱۳)

با توجه به توضیحاتی که تا این جا طرح شد، منطقی است که بپرسیم آیا ارسطو واقعاً دارای دو روش دقیقاً متفاوت است؛ ۱- او در واقع هیچ تمایز دقیقی را بین عقاید عامه و نمودهای مشاهده‌ای ایجاد نکرده است، یا این که برخی جاها عقاید عامه را به عنوان نمود طرح کرده یا برعکس ۲- آیا تکنیک‌های

_____ تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه؛ بازخوانی سیاست ارسطو ◇

دیالکتیکی به تحقیقات تجربی در اندیشه ارسطو تبدیل می‌شوند و یا برعکس. اگر چه این دو در بیانات صریح ارسطو آشکار نباشند، بالاخره این می‌تواند سوال دیگری را نیز پدید آورد که ما چگونه می‌توانیم تضادهای واقعی را که در اندیشه ارسطو وجود دارند دریابیم.

در این بین نکته‌ای که هم چنان واضح و روشن‌گر است این است که برای ارسطو آن چه مهم است دست‌یابی به راه حل مشکلات است و باز آن چه که مهم است استفاده از روش‌های درست و دقیق دست‌یابی به راه حل‌هاست. بالاخره نکته آخر این که ارسطو قصد ندارد و توصیه نمی‌کند به ارائه نظری در مورد مسئله‌ای، قبل از این که جوانب امر چه به شیوه تجربی و از طریق بررسی «نمودها» و چه از طریق بررسی عقاید و نظریات رایج بپردازیم. لذا هر پژوهشی از یک سو مستلزم ارائه نمونه‌هایی از نمودهای موجود (تحقق یافته و قابل بررسی چه در گذشته وجود داشته و چه در وضع فعلی وجود دارد) از یک سو و از سوی دیگر ضروریست تا آن چه که به عنوان نظر، ایده و عقیده در بین عوام و خواص جریان دارد مورد مطالعه قرار گیرد.

بنابراین اگر ارسطو در حل مسائل، توأمان به تحقیق دیالکتیکی و تحقیق تجربی توجه دارد، شاید از اساس با دو نوع موضوع تحقیق متفاوت روبرو نیستیم آن‌چنان که برخی این دو روش را متفاوت می‌دانند. و آن‌چنان که ما آن‌ها را جستجو می‌کنیم. این مسئله را در بررسی کتاب «سیاست» مورد توجه قرار خواهیم داد. اوون بر این نظر است وقتی که Phenomena هم‌چون نمونه‌های جمع‌آوری شده در زیست‌شناسی و هم‌چنین دروازان‌شناسی داده تجربی هستند، بنابراین پرسش‌های مرتبط با آن‌ها نیز ما را به سمت پرسش‌های نمونه‌های تجربی سوق خواهد داد. یا توضیح این قبیل نمونه‌ها، یا تطبیق دادن یک نمونه ناهمخوان با فرضیه تجربی... از سوی دیگر در بحث از عدم خویشتن‌داری داده‌ها ناهمخوان یا ناشناخته از یا با آن چه که مشاهده می‌شود نیستند، اما مسائل منطقی و فلسفی متعدد هستند. (۱۴) لذا بسیار مفید خواهد بود اگر از یک مسئله دیالکتیکی که در رساله Topics طرح شده است نمونه‌ای جهت روشن شدن موضوع بیاوریم:

«برابری و هم‌ترازی استدلال‌های متضاد حاصل یک مسئله به نظر می‌آید. زیرا گاه که ما از هر دو سو استدلال می‌کنیم و هر چیزی که به دنبال هر یک از آن استدلال‌ها آشکار می‌شود، ما با مسئله‌ای روبرو می‌شویم، درباره این که کدام یک باید مبنای عمل ما قرار گیرد. (۱۵) وجود استدلال‌های به ظاهر

قانع کننده برای نتایج به ظاهر متضاد، مشخصه بارز مسئله دیالکتیکی است و توضیح ارسطو از مسائل^۱ اغلب از این الگو تبعیت می‌کند. در آغاز بخش سوم متافیزیک، ارسطو ارزش مسائل آزموده شده را توضیح می‌دهد.^۲ (۱۶) بعلاوه در موقعیت بهتری خواهیم بود اگر که برای دستیابی به یک رای و نظر، ابتدا همه دلایل و نظرات را که مناقشه به دنبال دارد شنیده باشیم.

بنابراین هم در اخلاق و هم در متافیزیک بررسی استدلال‌های متفاوت و گاه متعارض ویژگی بسیار آشنایی است که در روش ارسطو می‌توانیم شاهد باشیم و همچنین مثال‌های طولانی که ارسطو برای روشن شدن موضوع به آن‌ها احساس نیاز می‌کند.

نتیجه این که ارسطو همواره خود را با مسائل روبرو می‌بیند و این که چگونه می‌توان برای مسائل راه حل پیدا نمود. وی به نموده‌ها توجه می‌کند و تحیر خود را درباره دلیل شان ابراز می‌کند. زیرا هیچ توضیح بی‌واسطه‌ای به ذهن خطور نمی‌کند. اگر هم خطور کند ارسطو وعده می‌دهد که با مطالعه حوادث در محیط آن چیزی که رخ داده است، می‌توانیم به علت آن‌ها پی ببریم. ضمن این که ممکن است درباره این که چگونه برخی چیزها رخ می‌دهند، از برخی مراحل آن آگاه باشیم و فقط برخی از آن مراحل تعجب ما را برانگیزند، که بعضاً نیز غیر قابل مشاهده‌اند. مثل این که، مرغ و تخم مرغ را می‌بینیم اما متعجب هستیم که در این بین چه اتفاق می‌افتد. وقتی که ارسطو مسئله‌ای را طرح می‌کند اظهار می‌کند که یافتن علت آن در همان زمان یکی از راه حل‌های مسئله است. (۱۷) بالاخره این که اگر ما نتوانیم یک مورد را از طریق مشاهده کشف کنیم، از نظر ارسطو به برخی نمونه‌های تصادفی احتیاج داریم که به ما اجازه می‌دهند تا پاسخی را که نیاز داریم استنتاج کنیم. (۱۸)

توجه به نحوه کمک گرفتن ارسطو از مسائل برای اجتناب از انباشت و جمع آوری داده‌های بی‌معنی که پاسخ صحیحی برای سوالات ما نخواهند بود جالب است. به این معنا ارسطو با نظر دیالکتیسی‌ها برای عبور از میان «مسائل»^۲ همراهی دارد. اما دلیل او متفاوت از آن‌هاست. در یک کار دیالکتیکی نکته این است که استدلال‌های موجه را حفظ کنیم برای و بر ضد نمودهای منحصر بفرد. در تحقیق تجربی، نکته مقدماتاً آزمودن نمونه‌های قابل قبول یا موجه نیست و به همین دلیل مسئله باقی می‌ماند.

^۱ - Puzzles

^۲ - Diaporia

آیا این شواهد نشان می‌دهد که «مسئله» دارای دو معناست. این چیزی نیست که ارسطو خود صریحاً آن را اذعان کرده باشد. یا این که باید یک معنای عام و کلی برای Puzzle یا مسئله در نظر گرفت که می‌تواند در علوم مختلف کاربرد داشته باشد. انواع مختلفی از مسائل می‌تواند با انواع متفاوتی از تحقیق یا پژوهش منطبق باشد. به این معنا که مسائل تجربی همراه است با انباشت شواهد و یا نمودهای تجربی، تحقیق و آزمون برخی مسائل گنگ جهت برطرف کردن آن‌ها و این‌که از طریق آزمون نشان بدهیم برخطا بودن آن‌ها یا صحت‌شان را. در این موارد ما «نمودها» را از طریق جستجو و تحقیق تجربی و نه از طریق عقاید عامه و پیش فرض‌های آن‌ها جمع‌آوری می‌کنیم. هم‌چنین این نکته قابل فهم است که مسائل مرتبط باید آن‌هایی باشند که با بیشترین سهولت و فوریت بوسیله تحقیق تجربی قابل حل هستند. (۱۹)

از سوی دیگر در پژوهشی مبتنی بر دیالکتیک، دیگر نمودها نوعاً محصول تحقیق تجربی نیستند و مسائلی را که آن‌ها پدید می‌آورند باید از طریق بررسی دقیق‌تر و بیشتر «عقاید عامه» و پیش فرض‌های آن‌ها حل شود و نه الزاماً از طریق انباشت اطلاعات تجربی بیشتر. این نقش فقط آن چیزی است که ما از نگرش کلان یا کل‌نگر ارسطو از روش دیالکتیکی انتظار داریم.

تا این‌جا ما نتوانستیم دقیقاً مشخص سازیم که آیا «نمودها» یک مفهوم عام هستند، آیا عقاید عامه نیز به عنوان بخشی از «نمودها» به عنوان یک مفهوم خاص و جزئی‌تر درون نمود قابل فهم است یا خیر؟ گرچه ظن غالب این است، اما نقش نمودها را در شروع تحقیق مدنظر داشتیم و نقش آن برای جستجوی پژوهش‌گر برای دست یافتن به یک نمونه رضایت بخش، هم‌چنین نقش مهم آن‌ها در تأیید یک نظریه و آزمون آن به منظور بسندگی یا موجه بودن در برابر نظریه‌های رقیب. به طور کلی ارسطو اصرار دارد که یک نظریه مناسب نبایست با «نمودها» در تضاد قرار داشته باشد. هر چند که یک تحقیق تجربی هیچ‌گاه با توجه به گستره وسیع نمودها نمی‌تواند تماماً مورد سنجش قرار گیرند. هم‌چنین نمودها ممکن است از صحت برخوردار نباشد که ارسطو در این زمینه طیف محدودتری از نمودهای ادراکی را مدنظر قرار می‌دهد، آن‌هایی که منتقدانه مطابق با مشاهده و درک و آشکار می‌شوند اصرار دارد که باید مطابق با آن‌ها باشد. (۲۰)

گرچه ارسطو توضیح نمی‌دهد که برای وضع یک شرط کافی و بررسی یک نظریه، چگونه می‌توانیم

♦ تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه؛ بازخوانی سیاست ارسطو

دریابیم که یک نمود ادراکی به قدر کافی موثق (معتبر) است. اما به وضوح فرض می‌کند که ما می‌توانیم این قبیل نمودها را به قدر کافی بیابیم و به قدر کافی قطعی و قابل اعتماد بدانیم. به واقع یک تحقیق تجربی قاعدتاً باید نمودهای صحیح و قطعی با شناسه همراه باشد و آن‌ها را مقدمتاً از نمودهایی که اشتباه از کار در می‌آیند مجزا سازد. در T2 ارسطو انتظار دارد یک نظریه بیشترین و قابل اعتمادترین حقیقت را از آن‌چه را که به عنوان عقاید عامه در ابتدا داشتیم ارائه دهد. (۲۱) برای ارسطو عقاید عامه هم‌چون نمودها پایگاه مطمئنی برای دستیابی به یک نظریه قابل قبول و معتبر است. به واقع همان‌طور که «اوون» می‌گوید یک Endoxen است که با همه انسان‌ها مشترک است. گواه اصلی برای نگرش «اوون» بحث ارسطو در مورد این ادعاست که خوشی در غایت خیر و نیک نیست. این عقیده شامل دست کشیدن از یک عقیده مشترک همگانی درباره برخی چیزها که خیر یا نیک هستند و ارسطو نسبت به دست کشیدن از آن بی‌میل است، می‌شود. (۲۲)

با توجه به بحث‌هایی که گذشت این درست است که تا اندازه‌ای بر شباهت بین دو نوع از شیوه پژوهش در آراء ارسطو تاکید کنیم و این تصادفی نیست که ارسطو در هر دو نوع از تحقیق از «نمودها» صحبت می‌کند. در هر دو نوع از تحقیق «نمودها»، چیزهای شناخته شده‌ای را ارائه می‌دهند که نقطه شروع ضروری برای موضوع و زمینه‌ای برای تحقیقات و نظریات ما است. لذا یک نظریه که به دفعات در فراهم آوردن نمودهای موافق ناموفق است، حتی اگر موجه و قابل پذیرش به نظر برسد، قابل تأیید نیست. خواه درباره ماهی، ستاره، دولت و یا فضیلت باشد. تا این‌جا از میان آراء ارسطو می‌توان استنباط کرد که ارسطو از کاربرد مفهوم نمود Phenomena، تعبیری عام را مدنظر دارد و می‌توان استنباط کرد که همان‌طور که خود ارسطو طرح می‌کند نمودها در انواع پژوهش به صورت عمومی فهمیده می‌شوند و کارکرد و نقش یکسانی را نیز بازی می‌کنند.

ارسطو در علوم انسانی و کلیه مطالعاتی که مربوط به انسان است سعی دارد تا با بررسی «عقاید عامه» و تطبیق و بررسی آن‌ها با یکدیگر از یک سو و بررسی «نمودها» و تطبیق آن‌ها به عقاید عامه، روش درست جستجو و تحقیق را ارائه دهد و تنها به درست بودن نتایج است که رضایت می‌دهد. بنابراین در اخلاق، در تعبیر خواب و در سیاست از عقاید عامه بهره می‌برد. عقاید عامه عامل تحرک،

تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه؛ بازخوانی سیاست ارسطو ◇

تحریک، رنج و شادی ارسطو است و هم‌چنین منبعی برای ایجاد سوال و یافتن پاسخ. عقاید عامه همان عقاید هستند و نقطه شروع دیالکتیکی محسوب می‌شوند، نه شرح و برهان. آن‌ها می‌توانند نادرست و یا Endoxic باشند. به همین جهت روش‌شناسی ارسطو گاهی به نظر مقتضی مآبانه می‌رسد و در عمل این متد ارسطو اغلب نوعی بی‌احترامی به معنای صریح از عقاید عامه به نظر می‌رسند. چه عقاید عام چه عقاید خاص (۲۳)

«کورت پریتزول»^۱ در مقاله «عقاید عامه نزد ارسطو» ضمن پذیرش ارزشی که مفهوم عقاید عامه نزد ارسطو دارد، مدعی است که عقاید عامه را باید در اندیشه ارسطو به عنوان نمود مورد توجه قرار داد. ضمن این‌که ارسطو در استفاده از عقاید عامه در مطالعات خودش فرایندی هدفمند را دنبال می‌کند و اعتباری را که در این زمینه برای عقاید عامه قائل است با علم به این نکته است که عقاید عامه از ویژگی‌هایی چون نقص، محدودیت، انقاف و یا اشتباه بودن نیز برخوردارند. هم‌چنین نمود به طور کلی. (۲۴) لذا «کورت» نیز مدعی است که ارسطو عقاید عامه و نمود را با چارچوبی به هم ربط داده است. این‌که ارسطو بر این نظر است که عقاید عامه حقایق یا بخش‌هایی از حقایق را بیان می‌کنند که بسیاری از آن‌ها درست هستند و بسیاری نه، که پی بردن به صحت و سقم آن‌ها می‌بایست با روشی انتقادی و دیالکتیکی صورت گیرد، گواهی بر این مدعاست که برخاسته از مقایسه عقاید با یکدیگر و مقایسه عقاید با نمودهای ادراکی است. (۲۵)

بازخوانی کتاب سیاست

همان‌گونه که گذشت ارسطو شیوه پژوهشی خاصی برای بررسی امور اعم از اخلاق، متافیزیک، طبیعیات و سیاست دارد و لذا با ابتناء به آن‌چه که تا این‌جا طرح کردیم باید بررسی کنیم که آیا می‌توان کتاب سیاست ارسطو را نیز بر اساس همین مدل و روش پژوهشی ارسطو تحلیل کرد یا نه. کتاب دوم سیاست این‌گونه و با این پرسش آغاز می‌شود «... بهترین شکل جامعه سیاسی کدام است؟ [برای این منظور] باید نخست نه فقط سازمان‌های دیگری را که حکومت‌هایی نامبردار که به

^۱ - Kurt Pritzl

حسن تدبیر و سیاست برگزیده اند، بلکه حکومت‌هایی را نیز که برخی صاحب‌نظران پیشنهاد کرده‌اند و آوازه نیک یافته‌اند بررسی کنیم. بدین‌گونه خواهیم توانست که در این سازمان‌ها آن‌چه را که درست و سودمند است بازشناسیم و نیز روشن خواهد شد که جستجو در پی چیزهایی جز آن‌چه مرسوم است، همه از روی بدعت خواهی نیست و ما از آن رو به این جستجو می‌پردازیم که در هر یک از حکومت‌های موجود عیبی می‌بینیم.» (۲۶)

بنابراین همان‌گونه که گذشت عقاید عامه یا مشترکات عبارتند از عقاید عامه و دیدگاه‌های معتبر و مشهور. به تعبیر دیگر آن دسته از عقایدی که از طرف همه یا اکثریت خردمندان مورد توجه است و یا اینکه عامه مردم به آن‌ها معتقدند ... نباید فراموش کنیم که به هر حال ارسطو این عقاید را با توجه به دخل و تصرف شخصی خود انتخاب می‌کند. البته این به معنی آن نیست که او این انتخاب را دلخواهی و خارج از اصول یا مبتنی بر هوا و هوس انتخاب می‌کرده است. معیار او در این انتخاب اهمیت آن عقیده است. یعنی آن‌گونه عقایدی را که به باور خود مهم تر می‌دانسته است انتخاب کرده است و هرگز نمی‌توان گفت که هر نظریه‌ای که در رابطه با آن موضوع وجود داشته ارسطو لحاظ کرده است. او انتخاب کرده است و این انتخاب‌ها هم با سلاقی و عقاید شخصی در ارتباط مستقیم اند. هرچند که گریزی از این وضعیت نیست و اندیشمند ناگزیر از انتخاب است.

همان‌طور که از نوشته‌های ارسطو بر می‌آید، برای رسیدن به کمال مطلوب خویش در زندگی و تشخیص بهترین شکل اجتماع سیاسی، دو کار باید صورت گیرد: اول مطالعه حکومت‌های نامبردار به حسن تدبیر و سیاست و دوم حکومت‌هایی که برخی صاحب‌نظران پیشنهاد کرده‌اند و آوازه نیک یافته‌اند. نکاتی در این نوشتار مقدماتی حائز اهمیت هستند. یکی این که چه حکومت‌های مورد مطالعه و چه دیدگاه‌ها و نظراتی که قرار است مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند آن‌هایی هستند که به دلایلی شهرت عام یافته‌اند و این دلایل در مورد حکومت ناشی از حسن تدبیر است و دیدگاه‌ها و نظراتی که آوازه نیک یافته‌اند. در این مقدمه ارسطو صحبتی از درستی و صحت نمی‌کند، فقط شهره بودن به نیکی و تدبیر را دلیل بررسی آن‌ها معرفی می‌کند. این مطلب در قطعه پایانی این بیان وضوح بهتری می‌یابد، آن‌جا که ارسطو قید می‌کند که «ما از آن رو به این جستجو می‌پردازیم که در هر یک از این حکومت‌ها عیبی می‌بینیم»، چه حکومت‌هایی که عملاً موجوداند یا وجود داشته‌اند و چه نظراتی که تاکنون طرح شده‌اند.

ارسطو با این مشترکات برخورد Positive دارد. به این معنی که معتقد است در آنها رگه‌هایی از حقیقت وجود دارد. اما روش سقراط حالت Negative است یعنی این مشهورات اگر هم عنوان شوند به خاطر نفی و کنار گزاردن آنهاست. اما ارسطو این عقاید را به عنوان نقطه شروع می‌پذیرد. زیرا در بطن آنها تجربه‌های انسانی نهفته است و به واقع تجمیع تجربه زیسته انسانی است. به باور ارسطو با مینا قرار دادن این عقاید و مشهورات می‌توانیم با کنارگزاردن نقاط ضعف و تقویت نقاط قوت به شناختی قابل قبول برسیم. بنابراین باید توجه داشت که به هیچ وجه ارسطو با مینا قرار دادن مشترکات بر این باور نبوده است که آنها کامل یا مبادی نخستین و مقولات قابل اتکایی هستند که کلیه بحثهای بعدی را باید با تکیه بر آنها فهمید. درست برعکس، ارسطو کاملاً به این امر که این عقاید دچار نقص، محدودیت، و اشتباه هستند آگاه است. او تنها می‌گوید که این عقاید همانگونه که در بخش‌هایی نادرست‌اند در بخش‌هایی نیز حقایقی را بیان می‌کنند که باید به آنها نیز توجه داشت.

مسئله دیگری که به مباحث نظری ما نیز بر می‌گردد، تفکیک بین دو مولفه‌ی حائز اهمیت از یکدیگر است. طبیعتاً آن‌چنان‌که ذکر آن رفت برای ارسطو مطالعه امور عینی به عنوان «نمودهای ادراکی یا قابل مشاهده» از یک سو و نظرات رایج و یا عقاید عامه^۱ و تفکیک آن‌ها از یکدیگر بسیار حائز اهمیت هستند. هدف از این کار نیز باز شناختن نکات درست و سودمند است و از سوی دیگر تشخیص معایب آن‌ها. به این معنا، مدعای این نوشتار این است که علی‌رغم این‌که ارسطو خود اشاره صریحی به این تفکیک در کتاب سیاست ندارد، لیکن با ابتناء به مباحث نظری، مطالعه حکومتها را می‌توان ذیل نموده‌ها یا نمودهای ادراکی و قابل مشاهده و دیدگاهها و نظرات را به عنوان عقاید عامه دسته‌بندی کرد. ضمن این‌که مطالعه اولی بیشتر با اتکاء به روش تجربی و مطالعه دومی از روش دیالکتیک یا جدل سودجسته شده است. این نوشتار مدعای دیگری نیز دارد، این‌که امکان تفکیک تمام عیار این دو، در کتاب سیاست وجود ندارد و این دو روش در نقاط متعددی از بحث ارسطو به کمک هم خواهند آمد و ارتباط وثیقی را بین «نمود» و «عقاید عامه» از یک سو و روش تجربی و دیالکتیک از سوی دیگر ایجاد می‌کند. این بحث با پرسش دیگری از سوی ارسطو ادامه می‌یابد. ارسطو ادامه می‌دهد

^۱ - Endoxa/Common Believes

که، در چه چیزهایی اعضای یک جامعه سیاسی شریکند و حدود آمیزش آن‌ها با یکدیگر چیست؟ در همه چیز؟ در برخی چیزها؟ یا در هیچ چیز؟ که از نگاه ارسطو راه حل سوم از اساس نادرست است. پس باید یکی از راه‌های اول یا دوم را برگزینیم. لذا باید بپرسیم که برای حکومتی که می‌خواهد سازمان درست یابد، بهتر آن است که تا اندازه ممکن هر چه را که اشتراک پذیر است مشترک کند یا فقط به برخی چیزها محدود دارد؟

در این جا پس از طرح پرسش و قبل از پاسخ گفتن ترجیح می‌دهد به دیدگاه‌های رایج و مشهور بپردازد. لذا مسئله این گونه طرح می‌شود «... بررسی شود که کدام بهتر است؛ شرایط فعلی یا موجود^۱ و آن چه که در حال حاضر در جوامع وجود دارد و یا باید به سراغ دستوراتی برویم که افلاطون در «گفتگو» در جمهور به ما داده است (Endoxa). یعنی اشتراک اموال، فرزندان و زنان میان همه شهروندان و در این صورت آیا صلاح است که نظام کنونی را نگهداریم و یا آن که در پی دیدگاهی برویم که افلاطون طرح کرده است.» (۲۷) ارسطو بلافاصله تلاش می‌کند تا معایی را هرچند به صورت مقدماتی از این منظر آخر آشکار سازد لذا به بررسی آن چه که افلاطون گفته است می‌پردازد: «اشتراک زنان، دشواری‌های گوناگون در بر دارد، دلایلی که سقراط (افلاطون) در این باره می‌آورد، هدفی را که به گمان او نظام اشتراکی باید از برای آن برقرار شود توجیه نمی‌کند. هم‌چنین طرح نظام اشتراکی به عنوان وسیله رسیدن به هدفی که به زعم او برای حکومت لازم است عملی نیست.»

همان گونه که مشاهده می‌شود از ابتدای کتاب سیاست، ارسطو، خود را با انجام یک تحقیق و جستجو روبرو می‌بیند و این که مسئله‌ای پیش رو دارد. آن مسئله یافتن بهترین شکل جامعه سیاسی است (البته این وعده‌ای است که در کتاب دوم محقق نمی‌شود). پس از طرح سه شکل مذکور، ارسطو خود را با دو صورت کلی مواجه می‌بیند: یکی این که شکل و وضعیت فعلی برای بهترین شکل حکومت مناسب است (یعنی اشتراک در برخی چیزها و عدم اشتراک در برخی چیزها) و یا این که باید وضع موجود را به نفع دیدگاه افلاطون کنار بگذاریم.

با توجه به این مباحث با اتکاء به قول ارسطو در ابتدای کتاب دوم سیاست و مباحث نظری که

^۱ - Appearances

تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه؛ بازخوانی سیاست ارسطو ◇

داشتیم می‌توان فرآیند عملیاتی توسط ارسطو را به این صورت طرح کرد: ۱- رجوع به آنچه که عملاً موجود و قابل مشاهده است که می‌تواند در قالب مفهوم نمودهای ادراکی وی قرار گیرد (Perceptual Appearances) ۲- در نظر گرفتن و بررسی عقاید عامه یا مشهورات Common Believes ۳- جستجوی معایب و حقایق هر یک از این‌ها و احتمالاً ارائه راه‌سومی که از این ضعف‌ها بری باشد. که ارسطو ابتدا به ساکن به دو دلیل نظر افلاطون را نمی‌پذیرد:

۱- افراط در وحدت جامعه سیاسی فرجام جامعه ذاتاً متکثر را به تباهی خواهد کشاند. بنابراین برابری را نباید به مفهوم مورد نظر افلاطون دید. بلکه برابری باید در فرمانروایی و فرمانبرداری برقرار شود (۲۸، ۲۰). اشتراک مایه مسامحه در نگهداری اموال می‌شود (۲۹). اما ارسطو سوال دیگری را نیز طرح می‌کند: کدام بهتر است؟ این‌که افراد یک شهر چیز واحدی را از آن خود بدانند و یا همانند جوامعی که امروز داریم هرکس چیزی را از آن خود بداند؟

ارسطو ترجیح می‌دهد نمونه‌ای از نمونه‌های موجود را (Appearsances) در مقابل نظر افلاطون به عنوان یک قول مشهور قرار دهد. پس از این تلاش می‌کند تا نشان دهد که نظر افلاطون برخلاف شهرتی که دارد چگونه با یک نمونه واقعی (fact) در تضاد و ضعف قرار می‌گیرد.

بنابراین با بر شمردن معایب دیگر نظام اشتراکی این کار را انجام می‌دهد و سعی می‌کند تا بررسی خود را کامل‌تر گرداند. ۱- به دلیل شباهتی که میان خویشان و پدران و فرزندان وجود دارد محال است که افراد در چنین جامعه‌ای خویشاوندان واقعی خود را شناسند. وی برای اثبات مدعای خود نمونه‌ای را شاهد می‌آورد: نویسندگان در سفرنامه هایشان [در لیبی علیا] می‌نویسند: که برخی از مردم آن سامان، زنان مشترک دارند و با این حال کودکان از روی همانندی با پدرهایشان باز شناخته می‌شوند و میان ایشان تقسیم می‌شوند. هم‌چنین روایت می‌کنند که برخی از ستوران فرزندان همانند پدران خود می‌زایند مانند مادیان «Pharsalian mare / فارسالی» به نام «حلال زاده».

ببینیم ارسطو در سطوری که گذشت در حال انجام چه کاری است: وی قول مشهور را طرح می‌کند و سعی می‌کند با بر شمردن محورهای اصلی آن قول مشهور آن را در محک آزمایش قرار دهد. افلاطون یکی از اهداف اصلی خود از طرح جامعه اشتراکی را ایجاد وحدت و یگانگی جامعه می‌داند و

ارسطو نیز به این مطلب معتقد است. لذا همین مسئله را مورد توجه خود قرار می‌دهد. با طرح نمودهایی که در تقابل با این نظر قرار دارند و بر شمردن برخی معایب دیگر که منطقاً می‌توان آن‌ها را حدس زد، با استفاده از روش دیالکتیکی سعی دارد تا با آشکار ساختن تضادهای قول مشهور، بنیان منطقی آن را سست سازد. لذا از نظر ارسطو با توجه به مطالب فوق، اشتراک اموال باعث وحدت نخواهد شد و مقصود افلاطون زایل گشته است. چنانچه مشاهده می‌شود ارسطو با سه مرحله در فرایند بررسی خود روبروست. اول طرح مسئله، دوم ارزیابی و شک و سوم ارائه راه حل.

گرچه ارسطو به جهت تقویت استدلال و بررسی خود ایرادهای دیگری را نیز به نظام اشتراک وارد می‌داند: هم‌چون ۱- بازساختن برادران، فرزندان، پسر عموها و ... از یکدیگر و رواج حدس و گمان و خطا به دلیل وجود بعضی شباهت‌ها بین خویشاوندان ۲- امکان قتل نفس بستگان نزدیک افزایش می‌یابد. ۳- خطر هم‌خوابگی با محارم افزایش می‌یابد ۴- در چنین جامعه‌ای درستی و دلسوزی و هم‌بستگی که در اثر احساس داشتن چیزها و وابستن به آن‌ها پدید می‌آید رخت بر می‌بندد. (۳۰) سپس با در نظر گرفتن سه شق از وضعیت دارایی که در میان یونانیان و غیر یونانیان در جریان است نتیجه می‌گیرد که به طور کلی هم‌زیستی و همکاری در هر زمینه‌ای میان آدمیان دشوار است و به ویژه در آن‌چه که مربوط به دارایی است، دیدگاه اشتراکی را مردود می‌داند و نتیجه می‌گیرد: «نظام کنونی (یعنی دارایی خصوصی) اگر به اخلاق نیکو و قوانین درست آراسته باشد، بسیار از آن (نظام اشتراکی) برتر است و ارجح‌های هر دو شیوه، یعنی دارایی خصوصی و مشترک را در خود جمع دارد. زیرا دارایی باید عموماً و مطلقاً خصوصی باشد ولی از یک باره (یعنی استفاده) از آن مشترک به شمار آید.» یعنی دارایی خصوصی ولی مصرف مشترک. (۳۱)

ارسطو ضمن برشمردن دلایل این نظر خود، مانند جلوگیری از کشمکش، ناسازگاری میان مردم، نظر خود را به نمونه‌ای مثلاً در اسپارت نیز متکی می‌کند. «... در اسپارت مردم از بندگان یکدیگر هم چون بندگان خویش کار می‌گیرند همین‌طور از اسبان و سگان یکدیگر، لیکن چنین چیزی تنها در یک کشور با حکومتی قانون‌مند ممکن است. در این صورت افراد هم از لذت داشتن دارایی بهره‌مندند و هم از خدمت خویش دوستی و دیگر دوستی. در حالی‌که اشتراک دارایی مایه تباهی دو فضیلت خویشنداری و گشاده دستی می‌شود.» (۳۲)

از نظر ارسطو قوانینی از این گونه (اشتراک اموال) که افلاطون پیشنهاد می‌کند با ظاهری فریبنده همه مردم را به نیکخواهی فرا می‌خواند ... در حالی که بر خلاف آن چه که افلاطون می‌گوید، اختلاف و ناهنجاری بین آدمیانی که اموال مشترک دارند، نسبت به کسانی یا اجتماعی که دارای آن‌ها با یکدیگر جداست، بسیار بیشتر است ... چرا که همه نادرستی از سرشت نادرست آدمیان بر می‌خیزد. هم‌چنین غیر از معایب جامعه اشتراکی، باید سودهایی را هم که با این شیوه از بین می‌رود بر شمرد. ... وحدت بیش از حد بر خلاف آن چه که سقراط می‌اندیشد باعث از بین رفتن هستی اجتماع سیاسی می‌گردد. چرا که اجتماع سیاسی بر کثرت افراد استوار است. (۳۳)

چنانچه مشاهده می‌شود ارسطو پی در پی در صدد است تا با بررسی بیشتر و ارائه نمونه‌های متعدد و برای اثبات ادعای خود به سراغ جستجو در نمونه‌های تاریخی یا نمودهای ادراکی برود و بیان می‌کند که: نباید از یاد برد که اگر چنین کارهایی [که افلاطون آن‌ها را از ابداعات خود می‌شمرد] سودمند می‌بودند، مردمان به نحوی در زمان‌های گذشته دور و سالیان دراز از سودمندی آن‌ها آگاهی می‌یافتند. البته ارسطو علاوه بر استفاده از شیوه تجزیه و تحلیل و دیالکتیک برای ارزیابی یک عقیده یا باور به سراغ نمودهای موجود و البته تاریخی می‌رود به گونه‌ای که فقدان شکلی از اجتماع مورد نظر افلاطون در طول تاریخ را نیز به عنوان دلیلی در ناکارآمدی آن نظر بر می‌شمرد. ضمن این‌که از نظر ارسطو تکلیف سقراط مشخص نیست که آیا قصد دارد نظام اشتراک را گسترش دهد و شامل طبقات دیگر نیز گرداند یا این‌که فقط شامل طبقه پاسدار خواهد بود.

می‌توان در این رویه ارسطویی در بررسی مسئله نظام اشتراکی شاهد اهمیت بررسی جزء به جزء یک نظر و تطبیق آن با نمودهای عملی بود. از سوی دیگر ارسطو با طرح پرسش‌هایی در قبال یک نظر خواهان آزمون مقاومت آن نظر در برابر ایرادهاست. در این مسیر ارسطو برای نقد نظر مذکور انگشت روی نقطه محوری یا مدعای محوری آن نظر می‌گذارد. بنابراین به کارگیری شیوه تجربی با استفاده از نمودها و به کارگیری شیوه دیالکتیکی با اتکاء به عقاید عامه، شیوه‌ای است که ارسطو خواهان آن است. این رویه را در بحث بعدی ارسطو با موضوع بیشتری شاهد خواهیم بود. موضوع دیگر که در کتاب سیاست مورد توجه ارسطو قرار دارد بررسی نظرات مختلف در مورد حکومت است، که در این خصوص بحث خود را به شرح ذیل شروع می‌کند:

«برخی برآنند که بهترین نوع حکومت آن است که همه انواع حکومت‌ها را در بر داشته باشد، از این رو حکومت اسپارت را می‌ستایند. زیرا آن را حاصل آمیزش الیگارش‌ی و سلطنت و آریستوکراسی می‌دانند، ... از سوی دیگر در «قوانین» گفته شده است که بهترین حکومت آن است که از دموکراسی و حکومت ستمگران فراهم آمده باشد، یعنی حکومتی که یا اصلاً نباید جزء انواع حکومت شمرده شود و یا باید آن‌را بدترین نوع حکومت دانست.» (۳۴)

همان‌طور که در متن فوق مشخص است، ارسطو رسم دارد به شیوه همیشگی خود، پیش از پرداختن به اصل نظرش در یک موضوع، ابتدا نظرات یا موارد موجود را طرح کند. پس از آن ارسطو به نقد و بیان معایب آن نظرات و موارد می‌پردازد و سپس نظر خود را در مورد نوع صحیح حکومت طرح می‌کند یا برعکس. در این خصوص ارسطو پس از بیان فوق به نوع درست مورد نظر و سپس طرح معایب انواع موجود حکومت می‌پردازد؛

«حکومت‌هایی که از جمع چندین نوع (بیش از دو) پدید آید، بهتر از چنین حکومتی است، و بی‌گمان بهترین حکومت‌ها آن است که عناصر تعداد هر چه بیشتری از حکومت‌های دیگر را در بر بگیرد.^۱ وانگهی حکومت موصوف در «قوانین» اصلاً هیچ عنصری از حکومت شاهی را در بر ندارد و عناصر آن از الیگارش‌ی و دموکراسی گرفته شده است، به ویژه به الیگارش‌ی بیشتر میل دارد و این نکته از چگونگی تعیین فرمانروایان آشکار می‌شود ... زیرا فقط در الیگارش‌ی است که شهروندان توان‌گر به شرکت در انجمن نمایندگان و برگزیدن فرمانروایان و اجرای وظایف سیاسی دیگر می‌کنند. ... لذا نتیجه آن خواهد شد که انتخاب کنندگان که ثروتمندتر از دیگرانند و به طبقات برتر تعلق دارند، اکثریت را تشکیل خواهند داد. ... لذا بهترین شیوه حکومت آن نیست که از آمیزش دموکراسی و سلطنت فراهم آید. (۳۵) ارسطو سپس به ارائه و بررسی طرح‌ها و نظرات دیگری که برای سازمان حکومت‌ها ارائه شده است می‌پردازد، خواه از جانب فیلسوفان و خواه از جانب سیاستمداران. ولی متذکر می‌شود که همه این طرح‌ها و نظرها (بیش از دو طرحی که ذکر آن رفت) به سازمان‌ها و حکومت‌های موجود و معمول

^۱ این حکم با آن‌چه که ارسطو در کتاب چهارم سیاست در تعریف پولیتی یا حکومت کمال مطلوب خود می‌گوید تعارض دارد، زیرا وی در آن‌جا می‌گوید که بهترین نوع حکومت ممکن برای انواع متوسط کشورها، حکومتی است که مرکب از عناصر دموکراسی و آریستوکراسی باشد.

شباهت دارند. زیرا هیچ متفکر دیگری، بدعت‌هایی چون اشتراک زنان و کودکان یا خوان‌های همگانی ویژه زنان نیاورده، بلکه برعکس همه ایشان کار خود را با اصلاحات لازم در حکومت‌های موجود آغاز کرده‌اند. (۳۶)

چنان‌چه مشاهده می‌شود رویه مورد نظر ما این بار نیز در کتاب سیاست در موضوعی دیگر هم چنان پی‌گیری می‌شود. چنان‌چه ارسطو بیان می‌کند هم‌چنان برای دستیابی به شکل و حکومت مورد نظر خود ضرورت دارد تا هم به نمونه‌های موجود بپردازیم و هم به نظرات دیگران اعم از متفکران و سیاستمداران. که اول همان نمودها و دوم عقاید عامه را شامل می‌شود. علاوه بر این که قطعه پایانی فوق، نقدی دیگر را نیز متوجه نظر افلاطون در مورد نوع حکومت مورد نظر وی ارائه کرده است. آن‌جائی که متذکر می‌شود که همه طرح‌ها و نظرها بیش از دو طرحی که ذکر آن رفت [که توسط افلاطون طرح شده اند] به سازمان‌ها و حکومت‌هایی موجود و معمول شباهت دارند. لذا عدم توجه افلاطون به نمودهای موجود به عنوان عیبی و نقصی در اندیشه وی در نظر گرفته است. ارسطو سپس طرح می‌کند که از نظر گروهی از این قانون‌گذاران، مسئله تنظیم مالکیت افراد از هر مسئله دیگری مهم‌تر است. زیرا مالکیت سرچشمه همه ستیزهای اجتماعی است. لذا مجدداً به سراغ افلاطون و دیگر اندیشمندان در این زمینه می‌رود. افلاطون در «قوانین» بر آن است که نابرابری افراد تا حدی باید مجاز شمرده شود و هیچ شهروندی نباید چنان مال گردآورد که ثروتش پنج برابر کم‌ترین دارایی متعلق به شهروند دیگر شود. در حالی که فالتاس خالکیدونی^۱ که نخستین کسی بود که در اندیشه اصلاح نظام مالکیت افتاد پیشنهاد کرد که املاک همه شهروندان باید برابر باشد، هم او عقیده داشت که برابر کردن دارایی افراد برای حکومت‌هایی که تازه در آغاز شکل گرفته‌اند چندان دشوار نیست، ولی تحقق آن در حکومت‌هایی که از پیش بنیاد یافته‌اند، مشکل بزرگی است. با این وصف حتی در چنین حکومت‌هایی نیز می‌توان سطح دارایی عموم را به این‌گونه از کوتاه‌ترین راه هموار کرد... (۳۷) ارسطو با بررسی‌های خود در مورد دیدگاه‌های فوق اظهار می‌دارد که برابری ثروت افراد بر خصلت یک اجتماع سیاسی تاثیر می‌کند و این نکته‌ایست که حتی پیشینیان نیز از آن به خوبی آگاه بوده‌اند قوانین سولون Solon در آتن

^۱ phalaeso chalkidionios

گواهی بر این مدعاست، (۳۸) اما در رابطه با میزان دارایی به کسانی که درباره این گونه مسائل قانون می‌نهند هشدار می‌دهد و یادآوری می‌کند که نباید مانند معاصران ما از یاد ببرند که با تعیین میزان دارایی، تنظیم عده نوزادان نیز لازم است. زیرا اگر عده نوزادان نسبت به میزان دارایی افزایش یابد قانون از اعتبار رفته و گذشته از این بسیاری از توانگران تهی دست می‌افتد و برای چنین کسانی دشوار است که سر به شورش بر ندارند. (۳۹)

طرح مجدد حکومت مطلوب و ارائه نظرات دیگر در این خصوص در ادامه بحث اشتراک دارایی قرار دارد که پیش از این طرح گردید. اما همچنان ارسطو اصرار دارد تا نظرات بیشتری را در این بررسی وارد سازد. که برخی از آن‌ها مانند موارد ذکر شده فوق جزء عقاید عامه و برخی نیز در ذیل نمودها قابل طبقه‌بندی هستند. ارسطو همچنان به روال سابق خود به دنبال معایب آن‌ها و بعضاً یافتن حقایق در آن‌هاست. ارسطو در ادامه، بحث خود را به نمودهای موجود معطوف می‌سازد. «در کشورهای دیگر نیز قوانینی هست که روا نمی‌دارد که مردم به هر مقدار که دلخواه‌شان باشد زمین بخرند و نیز قوانین برخی کشورها فروش زمین‌ها را ممنوع کرده است. مثلاً در «لوکری»^۱ به موجب قانون هیچ کس حق ندارد زمین خود را بفروشد مگر آن که ثابت کند که بلایی آشکار بر او رسیده است. قانون دیگری حکم می‌کند که سهم هر کس از دارایی ارضی باید ثابت بماند. الغای همین قانون در «لوکاس»^۲ بود که دموکراسی افراطی را در آن سرزمین پدید آورد. زیرا بر اثر آن شرط مالکیت برای احراز مقام فرمان‌روایی از میان رفت. ولی از نظر ارسطو ثروت افراد با وجود برابری می‌تواند کم یا بسیار باشد. از این رو دارنده مال در تجمل یا سختی زیست کند، به این دلیل برای قانون‌گذار کافی نیست که به برابری ثروت افراد حکم کند، بلکه باید اندازه متوسط ثروت را نیز معین کند، زیرا برابر کردن امیال مردم از برابر کردن اموال ایشان ضروری‌تر است. این منظور جز در تربیت درستی که قانون باید اجرای آن را مقرر کرده باشد تحقق‌پذیر نیست. (۴۰) شاید فالتاس پاسخ دهد که منظور او نیز درست همین بوده است، زیرا در دو زمینه خواهان برابری شده است، یکی در دارایی و دیگری در تربیت. اما از نظر ارسطو اول بایست چگونگی تربیت افراد را نیز شرح داده باشد. سودی ندارد که فقط تربیت برای همه مردم یکسان باشد

^۱ - Locri

^۲ - Leucas

زیرا چه بسا تربیت برای همگان یکسان است ولی محتوای آن نوعیست که مردم را به تحصیل مال یا برخورداری از احترام و یا هر دو حریص می‌کند، وانگهی علت انقلابات نه فقط نابرابری ثروت، بلکه نابرابری احترام نیز هست. (۴۱)

ارسطو با بررسی نمودهای ادراکی و آراء دیگران، در اصلاح نظام اجتماعی، نه به اشتراک اموال اعتماد دارد و نه به برابری آن‌ها، اگرچه هر یک از این دو را در حد خود لازم می‌شمرد، بلکه معتقد است که فقط از راه تربیت و پرورش معنوی افراد می‌توان خصایص آنان را تغییر داد و وضعی به وجود آورد که دارایی در آن به شیوه درست به کار برده شود. از نظر ارسطو انگیزه برخی از بزه‌کاری‌ها تنگدستی است و فالتاس چاره آن را در برابر کردن دارایی می‌داند. ولی دلیل آن تنها تنگدستی نیست. بلکه هوس و بهره‌مندی از لذت‌های بدون درد نیز هست. بنابراین باید برای این سه نوع بزه چاره‌ای جداگانه اندیشید. «چاره گروه اول تعدیل دارایی و کارکردن است، چاره گروه دوم میانه رویست و چاره گروه سوم خواندن فلسفه است. ارسطو در پاسخ به افلاطون و فالتاس بیان می‌کند هیچ کس بر دیگری از آن رو ستم نمی‌کند که بخواهد از سرما محفوظ بماند و به همین دلیل مفاخر بزرگ بر کسی ارزان می‌شود که ستمگر را بکشد نه دزد را. پس معلوم می‌شود سازمان حکومتی که فالتاس پیشنهاد می‌کند فقط از بزه‌های کوچک جلوگیری می‌کند. ضمن این که فالتاس در طرح خود فقط به شیوه حکومت‌داری داخلی و رابطه شهروندان توجه دارد و به روابط یک کشور با کشورهای دیگر بی‌توجه است. ضمن این‌که از نیروی نظامی نیز غفلت کرده است. ثروت نیز باید به اندازه‌ای باشد که بیگانگان را به طمع نیندازد و برای نیاز داخل و مقابله با بیرون کفایت کند. ارسطو برای اثبات مدعای خود فقط به همین نکته اکتفا نمی‌کند و مجدداً از عقاید عامه به سراغ نمودهای ادراکی می‌رود. مثلاً «چون «اوتو فرادات»^۱ به محاصره «اترنه»^۲ می‌رفت «ابولوس»^۳ (فرمانروای اترنه) از او خواهش کرد که مدت زمانی را که برای گشودن آن شهر لازم دارد و نیز هزینه خویش را در این مدت حساب کند، زیرا خود حاضر بود که در برابر مبلغ کمتری شهر را به اوتو فرادات واگذارد. اوتو فرادات چون این سخن بشنید، پس از اندکی

^۱ - Autophradate

^۲ - Atrane

^۳ - Eabulus

اندیشه از محاصره شهر چشم پوشید.» (۴۲) لذا هر کس را باید به اندازه خویش قدر نهاد ولی در حق هیچ کس ستم روا نداشت. ارسطو در اینجا مجدداً از نمودهای ادراکی کمک می‌گیرد. چنانچه ذکر می‌کند در «اپیدام»^۱ رسم چنین است و «دیوفانت»^۲ نیز زمانی در آتن کوشید تا آن را معمول گرداند. یعنی فقط شمار کوچکی جزء شهروندان هستند و حتی پیشه‌وران نیز جزء بندگان محسوب می‌شوند. (۴۳) تا اینجا نشان دادیم که چگونه ارسطو در رسیدن به نتیجه درست اصرار دارد تا جوانب مختلف را که هم شامل نمودهای ادراکی و هم شامل عقاید عامه می‌گردد مورد بررسی قرار دهد. ارسطو سعی دارد به ما نشان دهد که چگونه باید در راستای رسیدن به امر درست از دیالکتیک عقاید و نمودهای ادراکی گذر کنیم. در این بررسی نیز باید توجه داشته باشیم که در نمودهای ادراکی و عقاید عامه امکان بازیابی امر درست و امر نادرست وجود دارد. به این معنا انطباق این دو حوزه بر یکدیگر از یک سو و انطباق درون حوزه‌ای از شرایط اساسی دست‌یابی به امر درست است.

بررسی نظر «هیپودام ملطی» و حکومت مورد نظر وی تلاش دیگر ارسطو در بررسی نظری دیگر در ارتباط با حکومت است. «هیپو دام ملطی» فرزند «اوریفون» نخستین کسی بود که با آن که در سیاست دست نداشت، درباره بهترین شکل حکومت نظر داد. طرح تقسیم شهرها، تعداد مطلوب شهروندان به ۱۰.۰۰۰ نفر، تقسیم شهروندان به سه طبقه پیشه‌وران، برزگران و پاسداران، تقسیم زمین‌ها به سه بخش: زمین‌های مقدس، همگانی و خصوصی، تقسیم قوانین به سه دسته و واگذاری حق انتخاب فرمانروایان به مردم. از جمله دیدگاه‌های وی محسوب می‌شود. (۴۴) اما ارسطو به شیوه خود به شمردن معایب نظرات «هیپودام» می‌پردازد. در روش مورد نظر کار ارسطو همواره با پرسش آغاز می‌شود. لذا پیش از هر چیز در درستی تقسیم‌بندی «هیپودام» از طبقات مردم باید شک کرد، بنابر قانون از پیشه‌وران، برزگران و جنگ‌جویان همه در دولت شرکت دارند، در حالی که برزگران و پیشه‌وران سلاح ندارند، زمین نیز ندارند، بنابراین چگونه در حکومت شرکت داشته باشند و چگونه از ایشان دولت‌خواهی می‌توان چشم داشت. ... از طرف دیگر اگر زمین‌های عمومی که به تهیه خوراک برای جنگ‌جویان اختصاص دارد به دست خودشان کشت می‌شود، طبقه سپاهی فرقی با برزگران نخواهد داشت، حال آن که قانونگذار میان

^۱ - Epidamn

^۲ - Diophante

آن‌ها فرق گذاشته است. اگر غیر از این باشد طبقه چهارمی در کشور پدید می‌آید که جایی در حکومت ندارد. (۴۵) بعد از این مطالب، ارسطو، دیگر مضامین مندرج در قانون هیپودام را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد و سعی در عیان کردن معایب دیگر آن دارد. «ارسطو مدعی است که قانون دادرسی هیپودام نیز از عیب بر کنار نیست. این قانون از دادرسی می‌خواهد که در موضوع اتهام، با وجود وحدت حکم قائل به تفصیل شود. بدین گونه فرق میان دادرسی و داور از میان بر می‌خیزد.» (۴۶) اما درباره بخشیدن پاداش و منصب به کسانی که چیزی سودمند برای حکومت ابلاغ می‌کنند، باید گفت که وضع قانون درباره آن خطر دارد و فقط به ظاهر پسندیده می‌نماید، زیرا مفتریان را تشویق می‌کند و چه بسا مایه شورش و آشوب در مملکت شود. ... اگر به فرض بتوان قوانین بهتری وضع کرد آیا اصولاً تغییر قوانین کهن به سود یک کشور است، یا به زیان آن. به همین علت نمی‌توان پیشنهاد هیپودام را درباره بزرگداشت نوآوران بی‌درنگ و تامل پذیرفت، به ویژه اگر ابداع و تغییر قوانین به زیان کشور باشد، وگرنه هرکس به بهانه صلاح همگان، اندیشه الغای قوانین و تجدید سازمان حکومت را پیشنهاد خواهد داد.

ارسطو بر موفقیت آمیز بودن روش خود اصرار دارد و این را از شیوه کاری او و احساس نیاز مداومی که به طرح نظرات بیشتر و نمودهای بیشتری که دارد می‌توان فهمید. وی با طرح عقاید عامه و نمودهای ادراکی و گذاشتن شرایط و پرسش‌های جدید در مقابل آن‌ها فرایندی را پدید می‌آورد تا بتواند با استفاده از فن جدل/دیالکتیک تناقضات درون نظرات و یا نمودهای ادراکی را آشکار سازد. بنابراین ارسطو ضمن طرح نظرات و نمودهای موجود و استفاده از «عقاید عامه» و «نمودها» به عنوان «نقطه شروع»^۱ مناسب برای انجام تحقیق، با استفاده از شیوه دیالکتیک این دو نوع پژوهش را در علوم مربوط به انسان (اخلاق و سیاست و نفس) مرتبط می‌سازد. این شیوه یعنی استفاده از وجود تناقض‌ها در یک نظر یا وضعیت، شیوه‌ای است که سقراط نیز در گفتگوهای خود زمانی که به دنبال یافتن یک تعریف یا وضعیت مطلوب است پی می‌گیرد. در این اصرار ارسطو به دنبال بررسی هر چه بیشتر شواهد دارد. اعم از عقاید عامه و نمودهای ادراکی. به همین جهت است که پس از بررسی یک نمونه بلافاصله به سراغ نمونه دیگر می‌رود. لذا ارسطو پس از خلاص شدن از بررسی نظر هیپودام، به سازمان حکومت اسپارت

^۱ - Starting point

می‌پردازد و هم‌چنان بر این نظر است که در مورد سازمان حکومت اسپارت نیز مانند هر حکومت دیگری دو مساله باید مورد بررسی قرار گیرد «یکی قوانین آن‌ها در مقایسه با قوانین حکومت کمال مطلوب، خوب است یا بد، دیگر این که آیا از این قوانین هیچ‌یک هست که با اصول و جوهر حکومتی که قانون‌گذاران این کشورها در نظر داشته‌اند مغایر باشد یا نه. سپس ارسطو هم‌چنان که در آغاز کتاب دوم اذعان داشت و یکی از اهداف اصلی تحقیق خود بر شمرده بود، به بر شمردن عیب‌های موجود در حکومت اسپارت می‌پردازد و بحث خود را نیز با نقایص موجود در اجتماع شروع می‌کند: «عدم پرداختن به شیوه زندگی بندگان، عدم کنترل آن‌ها و گذاردن آن‌ها به حال خودشان باعث شده تا بندگان در اسپارت مدام علیه اربابان خود دست به شورش بردارند، قانون‌گذاران اسپارت قوانین را فقط برای نیمی از کشور وضع کرده‌اند و نیمی دیگر یعنی زنان را فراموش کرده‌اند لذا زنان در این کشور هرزه کار و تجمل پرست بارآمده‌اند. این امر باعث شده تا زنان بیش از آن چه که لازم است در امور کشور دخالت کنند ولذا پایگان اجتماعی مخدوش گردیده که باعث بی‌آبرویی کشور و پاشیدن تخم آزمندی و سودجویی در کشور شده است. ایراد سوم حکومت اسپارت توزیع نابرابر ثروت در این اجتماع است به گونه‌ای که گروهی از مردم اسپارت از هر نعمتی بهره‌مند و گروه دیگر هیچ ندارند. این اشکال به قانون نقل و انتقال زمین مربوط است. قانونگذار به حق، خرید و فروش املاک متعلق به شهروندان را ممنوع کرده است ولی دست مردم را در نقل و انتقال آن‌ها از راه وصیت یا هبه باز گذاشته است.» (۴۷) ... رویدادهای تاریخی معایب نظام مالکیت اراضی را در اسپارت آشکار کرده است. این مسئله به کاهش جمعیت کشور و نتیجتاً تضعیف آن در برابر دیگر حکومت‌ها می‌انجامد. لذا بهترین راه نگهداری جمعیت همان برابر کردن دارایی شهروندان است و قانونی که در اسپارت برای افزایش شماره زادگان نهاده‌اند بر خلاف این مقصود است. (۴۸)

ارسطو سپس به معایب سیاسی حکومت اسپارت می‌پردازد «مقررات انجمن افورا^۱ نیز از عیب برکنار نیست. به زعم ارسطو «افورا» با آن که در مهم‌ترین کارهای کشوری دارای قدرت و اختیار مطلقند، از میان همه مردم برگزیده می‌شوند. از این رو چه بسا تهیدستان بر این مقام دست یابند و چون نیازمندان

^۱ - Ephors

از دیگران رشوه می‌گیرند. این نکته در گذشته و به ویژه اخیراً در قضیه «آندروس»^۱ که برخی از «افوراهای» رشوه‌گیر قصد نابودی کشور را داشتند مسلم شده است. چون قدرت و اختیار «افورا» بیش از اندازه و همانند حقوق خودکامگان است، حتی شاهان نیز در ارضای خاطر ایشان کوشیده‌اند، در نتیجه به سازمان حکومت نیز گزند رسانده‌اند و کشور از حالت آریستوکراسی به دموکراسی درآمده است. ارسطو با بر شمردن برخی معایب کوچک‌تر در مورد انجمن مذکور بحث خود را به معایب مقررات سنا می‌کشد «روش انتخاب اعضای سنا، فساد آنها، طولانی مدت بودن دوره عضویت در سنا و عدم شایستگی ایشان از ایرادات مجلس وارد بر سنا است. انتخاب شاهان نالایق در اسپارت از دیگر معایب حکومت اسپارت است که از نظر ارسطو باعث انتخاب شاهان فاقد فضیلت در این اجتماع گردیده است.» (۴۹)

خوآن‌های همگانی نیز در اسپارت به این دلیل که هر کس مجبور است سهم خود را بیاورد و تهیدستان نمی‌توانند، مورد انتقاد ارسطو قرار دارد. از نظر ارسطو بهتر بود از محل درآمدهای عمومی هزینه‌های خوآن‌های همگانی پرداخت شود. ارسطو معایبی دیگر را نیز در ارتباط با حکومت اسپارت بر می‌شمرد که شامل معایب مربوط به دریا سازان و برخی معایب عمومی نیز می‌گردد. سازمان حکومت کرت، کارتاژ، قانون اساسی سولون و مقایسه برخی از ابعاد آنها با یکدیگر و حکومت اسپارت، دیگر بحث ارسطو پیرامون یافتن بهترین نوع حکومت است.

سازمان حکومت کرت از نظر ارسطو همانند سازمان اسپارت است ولی اگر چه در جاهایی با آن برابری می‌کند ولی در بیشتر موارد به اندازه کافی به آن پرداخته نشده است. زیرا آن چنان که می‌گویند، اسپارتیان بیشتر مقررات قانون اساسی خود را از روی قانون اساسی کرت نوشته‌اند (که قانونی کهن است). سازمان حکومت کرت همان ویژگی‌های حکومت اسپارت را دارد: ۱- کسانی که زمین‌ها را کشت می‌کنند ۲- دارا بودن خوآن‌های همگانی در اسپارت ۳- افورها همان اختیارات را دارند که صاحب منصبان موسوم به «کوسم»^۲ در کرت دارند با تفاوت در تعداد ۴- عده مجلس سنای هر دو یکی است اما با یکدیگر تفاوت‌هایی نیز دارند «در کرت خوآن‌های عمومی بهتر و منظم‌تر از اسپارت است و

^۱ - Andros

^۲ - Cosme

مبنای آن نسبت به اسپارت اشتراکی تر است و هزینه خوان‌های عمومی رادولت می‌پردازد و خوان‌های جداگانه ویژه زنان و مردان وجود دارد. لیکن مقررات مربوط به «کوسم‌ها» بدتر از مقررات مربوط به «افورها» است. چون هر کس با هر ویژگی به آن انتخاب می‌شود. سنا در کرت همان عیب‌ها را دارد که سنا در اسپارت دارد. سناتوران همه عمر در منصب خود باقی هستند و امتیازات برتر از فضایل خود می‌یابند و رسم ایشان در تدبیر امور بنا به داوری خویش است، نه به راهنمایی قانون مدون.^۱(۵۰)

همان‌طور که می‌دانیم ارسطو بر این نظر است که حکومت و فرمانروایی می‌بایست میان شهروندان به صورت گردش صورت گیرد و شهروندان به تناوب فرمان‌روا و فرمان‌بر باشند. هم‌چنین فرمانروایان می‌بایست بر اساس قانون مدون و مقررات حکومت کنند و نه بر اساس میل و خواسته شخصی خود. لذا از نظر ارسطو در حکومت کرت همیشه برای مقام‌های حکومتی تباری صورت می‌گیرد و فساد جریان دارد. از آن‌جا که صلاح‌دید فردی قاعده‌ای مطمئن نیست این وضعیت پدید می‌آید. بنابراین حکومت کرت را با آن‌که دارای برخی از خصائص جمهوری است باید نوعی حکومت لیگاری خواند.

حکومت کارتاژ نمونه بعدی است که مورد بررسی ارسطو قرار دارد. از نظر ارسطو حکومت‌های اسپارت، کرت و کارتاژ بسیار به هم شبیه هستند. بسیاری از مقررات حکومت کارتاژ خوب و خردمندانه‌اند و گواه خوبی حکومت کارتاژ آن است که توده مردم همواره به نظام سیاسی آن وفادار مانده‌اند که تاکنون نه آشوب در خور ذکری انتظام اجتماعی‌اش را مختل کرده و نه شهریاری ستمگر بر آن فرمان رانده است. خوان‌های همگان، مجالس و شوراها همگی شبیه به اسپارت و کرت هستند. بیشتر عیب‌هایی را نیز که از نظر ارسطو می‌توان برای حکومت کارتاژ بر شمرد با دو حکومت قبلی نیز مشترکند. ولی ویژگی سازمان حکومت کارتاژ آن است که اگر چه بر پایه آریستوکراسی یا جمهوری [پولیتی polity] بنا شده گاه در جهت دموکراسی و زمانی در جهت لیگاری از آن منحرف می‌شود. لذا شاهان و سنا در صورتی که با یکدیگر متفق باشند، می‌توانند درباره هر موضوعی بی‌ارجاع آن به انجمن نمایندگان مردم تصمیم بگیرد. و اما شباهت حکومت کارتاژ با لیگاری در این است که «هیأت‌های پنج نفره»^۱ که بسیاری از مسائل مهم مملکتی را فیصله می‌دهند از طرف شاهان و سنا

^۱ - Pentarchie

برگزیده می‌شوند و این هیأت‌ها خود حق انتخاب شورای عالی صد نفره فرمانروایان را دارند و مدت خدمت ایشان بیش از هر صاحب منصب دیگری است. همانندی آن با آریستوکراسی نیز در آن است که فرمانروایان موظف نیستند و نصبشان نیز به حکم قرعه انجام نمی‌گیرد. بعلاوه اعضای هیأت‌های پنج نفره برای همه دعاوی شایستگی دارند، بر خلاف اسپارت، که در آن هر دادگاهی به نوع خاصی از دعاوی رسیدگی می‌کنند. (۵۱)

از نظر ارسطو مهم‌ترین نکاتی که از آغاز کار باید در نظر داشت (دروضع قانون اساسی هر کشور)، آن است که گران‌مایگان و نیکان از فراغت بهره‌مند شوند و چه بر کار و چه برکنار، از پیشه‌های پست دوری جویند، وانگهی اگر چه دارایی مایه فراغت است، اما سخت نکوهیده است که در یک کشور، مناصب عالی مانند پادشاهی و فرماندهای سپاه را بتوان با پول خرید. این‌گونه قوانین، ثروت را از فضیلت برتر می‌نهد و مردم را آزمند می‌گرداند. پس فقط باید مردمی حکومت کنند که برتر از دیگرانند. هم‌چنین واگذاری چند منصب به یک تن که در کارناژ کاری پسندیده به شمار می‌آید، بسیار زیان‌آور است هیچ‌کاری به خوبی انجام نمی‌گیرد مگر آن که فقط یک تن آن را انجام دهد و قانون‌گذار کارناژ این اصل را مقرر نکرده است. (۵۲)

قانون اساسی دیگری که در کتاب «سیاست» مورد توجه ارسطو قرار دارد، قانون اساسی سولون در آتن است. ارسطو می‌نویسد «... اما سولون را برخی در شمار قانون‌گذاران خوب آورده‌اند. از آن رو که الیگارش افراطی آتن را برچیده و مردم را از بندگی رهانیده و هوشیارانه، با درآمیختن انواع دیگر حکومت، دموکراسی باستانی آتن را دوباره برقرار کرده است. ... ولی این سولون بود که دادرسان را از میان همه طبقات شهروند برگزید و بدین‌سان دموکراسی را در آتن بنیاد کرد و برسر همین نکته است که گاه او را ملامت کرده‌اند زیرا با دادن اختیارات مهم به دادگاه‌ها، که اعضایشان به حکم قرعه انتخاب می‌شدند، عناصر غیر (دموکراسی) حکومت آتن را از میان برد. ... سولون خود ظاهراً می‌خواست که مردم را از حداقل نیرو برخوردار کند لذا به آن‌ها حق انتخاب فرمانروایان را داد و ایشان را در قبال مردم مسئول کرد. که اگر چنین نمی‌کرد مردم هم‌چنان بنده می‌ماندند و در حق حکومت دشمنی می‌کردند.» سولون حتی در اعطای این حقوق نیز حدودی را رعایت کرد، به این معنی که فقط به اعیان و توانگران صلاحیت فرمانروایی بخشید. (۵۳)

علاوه بر کتاب سیاست توجه و بررسی عقاید عامه از جمله شیوه‌هایی است که ارسطو در اخلاق و مابعدالطبیعه نیز بهره برده است. به عنوان مثال ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس زمانی که به بررسی فضایل می‌پردازد یا قصد دارد تا مفاهیمی هم‌چون لذت را تعریف کند در ابتدا به بررسی آنچه که تحت عنوان عقاید عامه مشهور است می‌پردازد. (۵۴) هم‌چنین در فصل دهم از کتاب نیکوماخوس در تعریف از خیر و لذت کامل مجدداً از این شیوه بهره می‌برد. (۵۵) از بررسی دیدگاه‌های دیگران است که ارسطو به این نتیجه می‌رسد که لذت الزاماً نیک و خیر نیست، گرچه می‌تواند نیک و خیر نیز باشد. به نظر ارسطو لذت نمیتواند عالی‌ترین خیر باشد چون یک غایت نیست بلکه بیشتر فرایند خلق است. (۵۶)

این نوع از مطالعه در کتاب‌هایی چون اخلاق نیکوماخوس و درباره نفس نیز صورت می‌بندد. به باور ارسطو غایت زندگی که همه مردمان به دنبال آن هستند نیک بختی است. نیک بختی بدون لذت معنای کامل خود را نخواهد داشت. به باور ارسطو نیک بختی فعالیت منطبق با فضیلت است و این فعالیت چنان که ارسطو بارها بیان می‌کند فعالیت نظری است. افلاطون در رساله فیلیبوس این سوال را مطرح می‌کند که آیا لذت موجب زندگی بهتر می‌شود یا فرسایش که همان خرد نظری است. پاسخ ارسطو این است که این دو در رقابت با یکدیگر نیستند و می‌توانند با یکدیگر هماهنگ باشند. (۵۷) باید گفت در روش ارسطویی در ابتدا با نظری کلی به ایندوکسها، ارسطو اعلام می‌کند که از آن چه که تمامی این عقاید عنوان کرده اند نمی‌توان به ضرورت به این نتیجه رسید که لذت نیک نیست یا حتی بهترین چیزها نیست. زیرا از هیچ کدام از این گزاره‌ها چنین چیزی مستفاد نمی‌شود. آنگاه برای ثابت کردن این ادعای خویش یک به یک همه ایندوکسها را از نظر می‌گذراند.

در بخش هفتم در ابتدا به ایندوکسهای ۱ و ۳ اشاره می‌کند که در آن‌ها عنوان شده است که یا هیچ لذتی نیک نیست و یا اگر هم باشد بهترین چیزها نیست. ارسطو استدلال می‌کند که لذت همانند نیکی‌ها انواع دارند و نمی‌توان یک حکم کلی بر آن‌ها وارد کرد. برخی از لذات مطلقاً بداند و برخی در مدت زمانی معین و کوتاه خواستنی هستند و برخی نیز اصلاً لذت نیستند بلکه همچون لذت به نظر می‌آیند. از سوی دیگر در کتاب دهم، آوردیم که به عقیده ادوکسوس اشاره می‌کند که معتقد است لذت

¹ - Generation

_____ تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه؛ بازخوانی سیاست ارسطو ◇

نیک است. اوبا استدلال‌ات نظری خود شمه ای از هر دو این نظریات را می پذیرد. او همانند افلاطون بر تنوع لذات تاکید می کند و هر دو معتقدند که برخی از لذات واقعی هستند و برخی اصلا نیستند. (۵۸)

جمع بندی

ارسطو در هیچ کجای کتاب سیاست، به این که چه روشی را جهت دست یابی و توضیح حکومت مطلوب و اجزاء مندرج در آن برگزیده است، صحبتی به میان نمی آورد. لیکن با توجه به این که ارسطو در مطالعه طبیعیات، ماوراءالطبیعه، نفس، سیاست و اخلاق از شیوه های متفاوتی جهت انجام مطالعاتش استفاده نموده است، با ابتناء به مطالعات صورت گرفته در زمینه روش ارسطویی که در بخش نظری این مقاله آورده شده است، تلاش شد تا کتاب سیاست مورد بازخوانی قرار گیرد و مشخص شود که آیا کتاب سیاست ارسطو را نیز می توان با اتکاء به روش های مذکور مطالعه کرد یا نه. چنان چه از مفاد مندرج در کتاب سیاست بر می آید ارسطو در کتاب سیاست توامان از تحقیق تجربی که با اتکاء به نمودهای موجود صورت می گیرد و رجوع به عقاید عامه که با شیوه های دیالکتیکی انجام می شود در جستجوی یافتن بهترین نوع و شکل حکومت است. بنابراین ارسطو در کتاب های اول، دوم و سوم به بررسی نموده ها و عقاید عامه می پردازد و پاسخ نهایی خود را در رابطه با بهترین شکل حکومت در کتاب چهارم ارائه می دهد. لیکن شیوه به کار گرفته شده در کتاب سیاست با اتکا به روش هایی است که ارسطو در دیگر مقولات، آن را به کار گرفته است. لذا بحث خود را در پاسخ به این پرسش که بهترین شکل حکومت چه حکومتی است با این نکته می آغازد که در این زمینه ضرورت دارد تا هم وضع قوانین و حکومت هایی که به نیکی مشهورند مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد و هم به مشهورات (عقاید عامه) که شهرت نیک دارند پرداخته شود. لذا ارسطو از بین مشهورات (عقاید عامه) به عقاید کسانی چون افلاطون و نظریه اشتراکی وی، هیپودام و قانون کشورداری او، سولون و قوانین و مقررات مورد نظر او، فالئاس خالکیدونی، زالوکوس، خارونداس، انوماکریت، فیلولائوس پیتاکوس و آندوداماس می پردازد و به شیوه خود با تشخیص محور بحث های ایشان و آن چه که در برقراری یک جامعه و حکومت مطلوب حائز اهمیت است، معایب نهفته در این نظرات را آشکار کرده و به واقع سعی در ارائه نظر درست در مقابل نظرات نادرست است، تا بتواند با استفاده از شیوه دیالکتیکی تناقضات نهفته در آراء و نظرات را آشکار سازد.

◇ تحقیق تجربی - نمودهای ادراکی، دیالکتیک - عقاید عامه؛ بازخوانی سیاست ارسطو

البته باید مدنظر قرار گیرد که در این بین ارسطو بیشتر با نظرات افراد مشهور و صاحب نام سروکار دارد و بیشتر به آن‌ها می‌پردازد. به عنوان مثال کسانی چون افلاطون، فالئاس، سولون بیشتر مورد توجه ارسطو قرار دارند تا خارورس، انوماکریت و یا زالوکس.

از سوی دیگر برای این که به قوت بحث خود بیفزاید یک دور تحقیق تجربی را با ابتناء به تجارب حائز اهمیت عملی شروع می‌کند که متوجه مطالعه و بررسی حکومت‌های موجود و مشهورند. لذا به سراغ حکومت‌هایی چون کرت، کارتاز، اسپارت، آتن، سولون و موارد کم‌تر مهم می‌رود. شیوه ارسطو در این نوع بررسی نیز از یک سو با تحقیق تجربی سروکار دارد که ضمن استفاده از مشاهدات مستقیم یا تاریخی و بر شمردن ویژگی‌های حائز اهمیت این حکومت‌ها به مقایسه آن‌ها با یکدیگر و با نظرات عامه می‌پردازد و همانند مطالعه عقاید عامه ضمن توجه به برخی ویژگی‌های منفی موجود در این حکومت‌ها تلاش می‌کند تا آن‌ها را نیز آشکار سازد.

با توجه به نکات فوق باید به وجود روش خاص در کتاب سیاست اذعان داشت و این که ارسطو برای انجام یک تحقیق مناسب به دنبال نقطه شروع مناسبی است تا بتواند دست‌مایه انجام یک تحقیق درست باشد و نمودها و عقاید، نقاط شروع مناسب از نظر ارسطو برای یک تحقیق درست هستند که به دو شیوه تجربی و دیالکتیک مورد مطالعه قرار می‌گیرند. این روش چنان چه مشاهده می‌شود در سیاست، اخلاق و مابعدالطبیعه به کار بسته می‌شود.

منابع

- 1- **Burneat's Judgment that Aristotle's Advocacy of Endoxa is Unique is Controversial**, See Vlastos 1983, P. 42-44, and Pritzl 1995 for **Discussion of Xenophon's and Plato's Socrates in Relation to Endoxa**.
- 2- **Kurt Pritzl O.P. Opinions as Appearances: Endoxa in Aristotle**, Printed in Critical Assessment, Aristotle Issue.
- 3- Georgias Anagnostopulos, **Aristotle on the goals and Exactness of Ethics** (Berkeley: University of California, 1994), P. 11.
- 4- Danial Ross, **Aristotle** (London & New York: Rotledge, Sixth Edition, 1995), P. 180.
- 5- **Ibid**, P. 74.
- 6- **Aristotle Methods of Discovery**, Critical Assessment, Aristotle, P. 38.
- 7- **Ibid**, P. 29
- 8 **Ibid**, P. 30-32
- 9- **Ibid**, P. 37
- 10- **Ibid**, P.35
- 11- **Ibid**
- 12- **Ibid**, P. 36.
- 13- **Ibid**
- 14- **Ibid**, P. 37.
- 15- **Ibid**, P. 39.
- 16- **Ibid**
- 17- **Ibid**
- 18- **Ibid**, P. 40-41.
- 19- **Ibid**

20- **Ibid**, P. 42.

21- **Ibid**

22- **Ibid**, P. 43.

23- **Ibid**

24- Kurt, Pritzl, **Op Cit**, P.74-75.

25- **Ibid**, P. 76.

26- **Ibid**

27- Aristotle, **Politics**, Book 2, Part 1, Translated by Benjamin Jowett.

28- **Ibid**, Part 2.

29- **Ibid**

30- **Ibid**, Part 3.

31- **Ibid**, Part 4.

32- **Ibid**, Part 5.

33- **Ibid**

34- **Ibid**

35- **Ibid**, Part 6.

36- **Ibid**, Part 7.

37- **Ibid**

38- **Ibid**

39- **Ibid**

40- **Ibid**

41- **Ibid**

42- **Ibid**

43- **Ibid**

44- **Ibid**

45- **Ibid**, Part 8.

46- **Ibid**

47- **Ibid**

48- **Ibid**, Part 9.

49- **Ibid**

50- **Ibid**

51- **Ibid**, Part 10.

52- **Ibid**, Part 11.

53- **Ibid**

۵۴- ارسطو، *اخلاق نیکو ماخوس*، ترجمه لطفی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸)، کتاب هفتم، فصل ۱۲، ۱۱۵۲ ب۱.

55- Aristotle, **The Nicomachean Ethics**, Translated by H. Rackham (Massachusetts: Harvard University Press), P. 1172b.

56- Gerd van Rial, **Pleasure and the Good Life, Plato, Aristotle and Neoplatonist** (Leiden: Brill, 2000), P. 44-45

57- Anthony Kenny, **Ancient Philosophy** (Oxford: Oxford University Press 2004) P. 276.

58- C.C.W Taylor, **Pleasure, Mind and Soul** (Oxford: Clarendon Press 2008), P.95.